



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد

۲۰۱۸/۰۸/۰۵

محمد ولی آریا

گذری بر فرازهای تاریخ مردم افغانستان

پیش گفتار

قسمت دوم

شاید بحثی بدین روال که خیر را برداشت و شر را گذاشت، در ذهن این اندیشه را خلق کند که اگر اختناق سیاسی، فشار حکمرانی و یا عقب گرایی اجتماعی در تاریخ واقع نمی شد، عدالت پسندی، حریت طلبی و ترقی خواهی، یا به وقوع نمی پیوست و یا قابل تشخیص نمی بود. اگر این نظر از آنجا ریشه بگیرد که همه چیز در تضاد زاده می شود و یا همه چیز با تضاد و تقابل شناخته می شود، باید تصریح کرد که در این دیدگاه اشتباه از آنجا نشأت می کند که تناقض با تضاد مغالطه می شود. به گونه مثال، اگر پنداشته شود که چون «ضحاک» ستمگر نمی بود، «کاوه» آهنگر بر او نمی شورید و آن صفحه درخشان در تاریخ باستان افغانستان نقش نمی بست، و یا اگر حملات توریائی های سوار کار بر آریائی های اطراف اکسوس (آمو) نمی بود، ضرورت ایجاد شهر دولت بخدی در بلخ کهن بوجود نمی آمد و بالاخره مدنیت آریائی زاده نمی شد.

اما باید مبرهن ساخت که ستم گری و استبداد، خالق حریت طلبی نیست، بلکه نقض کننده آن است و هیچ جریان و جنبشی از نقیض خود نمی زاید، چه نقض به معنی نفی و تردید کامل است. بطور مثال اگر یک رژیم مستبد حلقه اختناق را چنان بر گلوئی یک جامعه تنگ کند که مجال تنفس را از آن سلب نماید، هیچ بارقه مقاومتی نخواهد درخشید. بنا برآن احساس آزادی و رشد یا یک پدیده فطری است و یا عقلی، بدین معنی که انسان یا بر اساس غریزه و فطرت خویش آزادی دوست و حریت طلب است و یا آن که خاطره ای از آزادی را از گذشته در ذهن خویش دارد که او را بدان سوی میلان می دهد. لذا «کاوه» آهنگر، قیام را از ستم ضحاک نیاموخت؛ بلکه از آزادی و رفعت گذشته ای که توسط «یما» و «فریدون» پایه گذاری شده بود، آموخت و دل به آن افق گذشته بسته بود که به پا خاست.

آنچه یک ملت و یا یک جامعه را به جنبش و خیزش به جلو امکان میدهد، تسلط یک جو نقیض جنبش و حرکت نیست؛ بلکه مجال های تاریخی ای است که مسیر جویائی و پویائی را برای جامعه انسانی هموار می کند. این مجال ها هستند که نقش حیاتی را در قیام و قوام و بالاخره رشد و تکامل جوامع انسانی بازی می کنند. در این مزرعه مجال ها است که تخم تفکر و تدبیر و علم و معرفت کاشته می شود و نهال های حرکت و جهش، جوانه می زند، و بالاخره در این مجال هاست که عروج مادی و معنوی یک جامعه تجلی میکند.

بدین معنی که هر قدر یک اجتماع را از قید و بند های دست و پایگیر سیاسی و اقتصادی برهانید و هر قدر به یک جامعه انسانی مجال تحقیق و تجسس بدهید به همان پیمان، نشو و نما می کند که ضرور نیست دست و پای مردم بسته باشد، تا به فکر رهائی از بند بیفتند و زنجیر های خویش را بشکنند و همه نیروی انسانی خود را در رهائی خویش صرف کنند تا بعداً شیمه و حوصله ای برای رفتن به جلو و رشد کمال در آنها کاملاً تضعیف شده باشد. چه اگر استبداد و استعمار و حلیه گری های مزورانه حاکمیت نمی بود، باز هم همان انسان های آگاه و فداکار و متفکر می بودند و این رشد معنوی و خلاقیت و پیش تازی انسانی آنها می بود و آنها مجال های بهتر و بیشتر از آن که در پای دار نام خویش را جاودانه بنویسند،

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړيکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

يادونه: دليکنې دليکنيزې بنې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خيږ و لولئ

میداشتند و می توانستند جای پای عمیق تر و رهنمود های روشنتری را به تناسب یک قربانی زود فرجام بر جای گذارند. پس این آزادی است که خلاق است. آزادی از بند استعمار و استبداد و اختناق فکر و اندیشه است که مجال نظاره افق های تابان را مهیا می سازد. آنانی که توانسته اند در دام استبداد سر به شورش بزنند هم آنانی بوده اند که توانسته اند نخست زنجیر ها را بشکنند و به قیام و شورش بپردازند و گرنه هیچ کسی در بند، کاری کرده نمی تواند.

اما نباید مجال های تاریخی را با سکون و فتور و یا ستاتسکو مغالطه کرد، چه ایجاد یک فضای عاری از تحرک و جهش با اقدامات فریبنده حکام، برای انحراف مسیر و انسداد خیزش های اجتماعی، جز شکل دیگری از تداوم استبداد حاکمیت چیزی نیست که در حقیقت استبداد قهر آگین و سکون زهر آگین در روی یک سکه هستند، با یک تفاوت که تحکیم سکون و سکوت اجتماعی که خشم اقتدار در آن بسیار مرئی و آشکار نباشد، رندانه تر است که ملت افغانستان این سکه را با دو روی قلبی آن همیشه در کیسه خویش داشته است.

باید تأکید کرد همچنانی که هر اختنقی موجد آزادی نیست، هر مقاومت و قیامی نیز نمی تواند به تنهایی دروازه های رشد و تکامل را باز کند. چه اگر قیامی چون جرقه ای زود گذر و بدون یک نیت و هدفمندی پیش رونده، مشتعل شود و بزودی خاموش گردد، نمی تواند آن روشنایی را تداوم ببخشد و نخواهد توانست فراز های واقعی و پایدار را در تاریخ یک ملت بوجود بیاورد، فراز هایی که جامعه را به عروج و کمال مادی و معنوی بکشاند. زیرا این به پا خیزی ها بعضاً صرف در رفع یک حالت می کوشند، نه به خاطر ایجاد یک وضعیت جدید و بهتر. بخصوص که تاریخ ملت ما مملو از چنین مثال هاییست که همیشه جنگ را برده است؛ اما صلح و رفعت را ندیده است، زیرا اوضاع و عوامل گوناگونی یکی دنبال دیگر بر مردم ما تحمیل شده اند که در نتیجه تاریخ سرزمین ما با سه عنوان نوشته شده است: «استبداد، استعمار، و هرج و مرج».

نمی توان نا دیده گذشت که نگارش بلندی های تاریخ در سر زمینی که مردمان آن در یک تلاطم تاریخی زیسته اند که تقلا های آنان برای بقای زندگی، بر تلاش های آنان برای ارتقای زندگی می چربد، اگر بسیار مشکل نباشد، به هیچ صورت سهل نخواهد بود، چه موقعیت جغرافیائی - سیاسی (جیو پولتیک) مردمان این خطه از کهن زمانه ها تا امروز با عث آن بوده که هر قدر بیشتر مورد تجاوز و تعدی و ستم قرار گرفته اند به همان پیمانانه مقاوم تر و بیگانه ستیز تر گشته اند که این خود عامل دیگری بوده است که بیشتر و وخیم تر کوبیده شوند و تلفات آنها عمیقتر و مزمین تر از همتا های تاریخی آنها گردد، و همان است که آن لحظات مجال انگیز که برای نشو و نما و رشد و تکامل هر ملتی ضروری است تا به تأمل و تفکر و خود سازی و باز سازی بپردازد، در تاریخ ما بسیار محدود و کوتاه بوده است. لذا آنچه را از کمبود مجال ها در سر زمین خویش تذکار دادیم، مقصود همان لحظات انسانی ای است که قلب انسان در آن آرامش می یابد و روح او را شور و هیجان دل پذیر فرا می گیرد و تفکر و تعقل به پرواز در می آید و انسان به بالندگی می پردازد.

اما به فوریت باید افزود که این به هیچ وجه بدان معنی نیست که باید به هر که بر ما تاخته است، مجال داده می شد، که نتیجه آن جز این نمی بود که به جای یک رنج و مرگ سر فراز و آبی، به یک حقارت متداوم تاریخی تن میدادیم که در آن صورت دیگر عروج انسانی بر جای نمی ماند تا در این جا از آن حکایت کرد.

بنابراین به کسانی که چه خودی و چه بیگانه توانسته اند سر گذشت این مردم را به دور از عصبیت های خودی و دساتیر استبداد استعماری به گونه ای به ما برسانند، باید تهنیت گفت، چون این نویسنده اکنون بیش از هر وقت دیگر درک می کند که آنها چه تلاش و زحمت در خور ستایشی را متحمل شده اند، بخصوص به مؤرخین خودی که در تحت شرایط عقب نگه داشته شده فرهنگی و اقتصادی و تسلط عقب گرای سیاسی حاکمیت های ارتجاعی و وابسته بیگانه، با احساس مشقت و فشار چند بعدی توانسته اند حکایات تاریخ این مرز و بوم را با اکراه از تخیف شور و شغف خویش از عروج ها، و اختفای نفرت خود از سر نگرانی ها، برای ما نقل کنند، باید با قدر بی پایان نگریست، چه هر یکی که قدم در ره تاریخ نه چندان دور بر داشته

اند، یا باید مراعات حکام خود پرست را می نمود و یا هر که بر شکوه انسان این سر زمین در دور دست تاریخ می نگرست، باید محتاط می بود تا افکار منجمد و تعصبات ناشی از کم دانی را مصدوم و تخریش نکند. همان است در جائی که تاریخ سر فرازی می کند، مؤرخ باید محتاط باشد که حسادت حکام و عصبیت اعیان را دامن نزند و جائی که تاریخ نزول و سقوط می کند، مؤرخ بیم ناک می گردید که ذکر سیاه کاری حکام در گذشته، سلاله بر فرمان او را، خشمگین نسازد، و همان است، تاریخ در پهنه ای که باید وجد و شور و سرفرازی خلق کند، سرد و بیروح می شود و در جائی که بانیست مناظر ناگوار را در چشم انداز آیندگان ترسیم نماید، از جرئت و نفس می افتد.

تردیدی نیست که رشد کنونی بی سابقه تکنالوژی جدید، عرصه های متضادی را در زندگی انسان عصر ما گشوده است که سرعت و وسعت انتشار آگاهی و اطلاعات، کاهش فواصل ارتباطی، تسریع و تسهیل خدمات، محصولات مرغوب این تحول جدید اند؛ اما از سوی دیگر، تشدید خلای عمیق در بین فقر و غنا چه در عرصه ملی و چه بین المللی، دستبرد های حریصانه و نامرئی بر دارائی های مردم جهان، دخالت های نامشروع در تعیین سرنوشت سیاسی ملل، تخریب و انهدام ارزش های معنوی و تردید حقوق بشری با برنامه های نظارت روانی و تبلیغاتی، تحمیل شرایط اقتصادی بخاطر تولید با کمترین مصرف، و حفظ مناطق فروش با بیشترین منفعت، که شاخص اقتصاد فرا ملیتی کنونی است، مبین آنست که ما با یک موج عظیم مواجه هستیم که اگر با معرفت امروزی و متانت انسانی و استقامت مسیر در آن شنا نه کنیم و بدون آگاهی به رموز این موج و بدون جرئت و ایمان و بدون اتکاء به نفس، خود را به این دریا بیندازیم جز آن که در قعر آن فرو رویم چاره ای نخواهیم داشت. لذا باید به ارزش ها و مقدسات و افتخارات انسانی خویش چنگ زد و آنها را از زیر گرد و غبار عصبیت ها و حسادت ها و تحقیرهای طراحی شده، بیرون کشید. زیرا این ها ستون های استواری هستند که ملت ها در اتکاء به آن ها به پا می ایستند و در حرکت به جلو استقامت می یابند. ما امروز بیشتر از هر زمانی به آگاهی از جایگاه تاریخی و لحظات بلند انسانی خود برای ثبات هویت و تکامل شخصیت درجهت ارتقای دانش و معرفت خویش ضرورت داریم، زیرا شست و شوهای فرهنگی که امروز بیشتر و دقیقاً حساب شده تر سیل آسا بر ملل جهان سرازیر شده است، میکوشد ملل عقب نگه داشته شده را از اعتلای هویت و علوی شخصیت و مقدسات شان تهی کند و باد های حرص جهانگیری اقتصادی، ریشه های شان را از زمین برکند. چه سیر تند اقتصاد فرا ملیتی و تسلط اقتصاد جهانی، امروز بیشتر از هر زمانی در تاریخ جهان در صدد است انسان را از خود بیگانه کند و او را منقاد و متیقن سازد که معیار های بلند انسانی در برابر حرص فرا گیر، در حال فرو لغزیدن است و همه معیار ها را زور تعیین می کند و هیچ کسی را در برابر آن یارای مقاومت و ایستادگی نیست. لذا باید همه، تن به این موج شوم دهند و همه در این دریای خروشنده گل آلود شنا کنند و با این لجن، خوی گیرند و تعفن ضد انسانی آنها تحمل نمایند و بانیست هر لقمه زهر آگینی که به آنها داده می شود فرو برند و هر بی آرم بی پروائی را که آزمندان اقتصاد جهانی با زور و زر و نیرنگ بر اریکه سرنوشت شان نصب می کنند اطاعت نمایند، زیرا به آنها حالی کرده اند و به همه جهان فقیر تلقین نموده اند که تا کسی حلقه بندگی جهانخواران اقتصادی را به گردن نداشته باشد نمی تواند صرف به نیروی مردم خویش و با ایمان به خدای خویش و با ادراک وجدان خویش و با آگاهی سیاسی و معرفت انسانی خویش، نقشی را در بهروزی و بهبودی مردم خویش ایفا کند؛ اما عملاً می بینیم که مللی که صد ها و یا ده ها سال زنجیر استعمار را بر دست و پای خود داشته اند جز آن که جاده های شان در زیر پاشنه نیرو های نظامیان استعمار با سلاح های عصری کوبیده شد و مردمان شان با گلوله های استعمار صنعتی به خاک غلتیدند و کشور های شان با وسایل حمل و نقل عصری برای تصرف محصولات طبیعی و انسانی در دست استعمار به هم وصل شده بود، هیچ بهره ای از آن نمایشات علم و تکنالوژی نبردند تا آن که زنجیر ها را خود بر پای خویش شکستند و امروز توانسته اند خود سیمای ملل صنعتی و تکنولوژیک را به نمایش گذارند. به همین سان مللی که امروز جاده های آن با قشون استعمار نوین کوبیده می شود و یا اریکه های حاکمیت آن با تزویر های گوناگونی به اجیران و فرستادگان مکار سپرده می شود، به مردمان آن وعده صلح و امنیت، بیشتر از غذا داده می شود و منادیان صلح جنگ افروز که خود هم کوزه صلح و امنیت را رنگ می کنند و خود کوزه گران جنگ و سازندگان سلاح اند و خود

تاجران ترور اند که کیسه های دهشت افگنان را مملو از اسعار گران خویش می سازند و بالاخره خود فروشندگان کوزه اند که در بدل آن هست و بود ملت ها را در همدستی گماشتگان رنگارنگ، قبضه می کنند. این مسیر سرنوشت کنونی جهانی است که مردمان آن از ریشه کنده شده اند .

باید خاطر نشان کرد که در گذار بر فراز های تاریخ مردم افغانستان، نا گذیر هستیم از جایی آغاز کنیم که اسناد و مدارک دست داشته به ما امکان و اجازه میدهد و این الزام باعث می گردد که نخست به اوضاع و مدارکی بپردازیم که می تواند بر گذشته شهادت دهند تا با اطلاع از احوال مستند، جای پای گذشته را دنبال نمائیم که در این مسیر نخست از قدیم ترین اثر فکری و مذهبی آریائی ها یعنی « ریگ ویدا » و « اوستا » آغاز می کنیم تا نشانه های مدنیت « پیش دادی » بلخ را از خلال این دو منظومه کهن دریابیم و بعداً به آن بپردازیم .

ادامه دارد